

# نیم قرن فلسفه غرب در ایران

**دکتر منوچهر صانعی درّه‌بیدی:** به نام خدا. من در سال ۱۳۵۰ به عنوان دانشجوی دوره لیسانس وارد دانشگاه تهران

شدم. آن موقع کتاب‌هایی که ما در زمینه فلسفه غرب داشتیم، سیر حکمت در اروپا فروغی بود که به قول آقای دکتر داوری که می‌فرمودند: «هذا کتابنا» و تاریخ فلسفه برتراند راسل، ترجمه نجف دریابندری و چند کتاب دیگر راسل که مرحوم بزرگمهر ترجمه کرده بودند. علم ما به عالم خارج، تحلیل ذهن و مسائل فلسفه و آثاری از برخی از فیلسوفان انگلیسی مانند تحقیق در فهم بشر جان لاک ترجمه مرحوم رضازاده شفق و رساله گفتار دکارت ترجمه محمدعلی فروغی. شاید اگر زیاد موشکافی کنیم، بتوان چند کتاب دیگر را هم نام برد. به هر حال، ما به عنوان دانشجوی فلسفه، در آن دوران، در حوزه فلسفه غرب، یک فقر شدیدی داشتیم.

فراگرفتن زبان‌های خارجی نیز بسیار دشوار بود. زیرا از یک سو با مشکلات فرهنگی و سنتی روبرو بودیم که آموزش زبان‌های خارجی را سازگار با آموزه‌های دینی نمی‌دانستند؛ از سوی دیگر نظام آموزشی در مدارس به گونه‌ای نبود که دانش آموز پس از فارغ‌التحصیل شدن و ورود به فضای دانشگاه حداقل به یک زبان خارجی مسلط باشد. من خودم که وارد دانشگاه شدم، فهمیدم چه خبر است و زبان انگلیسی چه اهمیتی دارد و با چه جان‌کندنی این زبان را که می‌بایست در سنین ۷ تا ۱۵ سالگی یاد می‌گرفتم، تازه پس از بیست سالگی آغاز کردم.

امروز که بیش از سی سال از آن ایام می‌گذرد، از لحاظ کمی، خوشبختانه وضع خوب است: تمامی آثار افلاطون ترجمه شده، بیشتر کارهای ارسطو و کانت به فارسی برگردان شده، برخی از نوشته‌های هگل ترجمه شده. بدین ترتیب از لحاظ کمی، تعداد منابع فلسفه غرب که اینک در اختیار داریم، با آن روزها قابل مقایسه نیست. اما با توجه به آنچه باید بشود، در مقایسه با جریان‌های ترجمه‌ای که در دنیا هست، وضع بسیار بسیار بد است. کار ما ناقص است. درست مثل آن است که از صد کیلومتر راهی که در پیش داریم، یک کیلومتر - یعنی یک‌صدم - را پیموده باشیم.

البته انصافاً کوشش‌های فردی فراوانی شده که قابل تقدیر است. محقق بدون اینکه امکان این را داشته باشد که به کشورهای اروپایی برود، خودش با یک دیکشنری می‌نشیند و کلمه به کلمه زبان انگلیسی را یاد می‌گیرد و کتابی را ترجمه می‌کند. بعد هم باید ماه‌ها بلکه سال‌ها دنبال ناشری بگردد تا آن را چاپ کند.

در این گرفتاری‌ها در یک پروسه چند ساله یک کتاب مثلاً ۲۵۰ صفحه‌ای ترجمه می‌شود و به بازار می‌آید. کسانی که دست‌اندر کار ترجمه هستند، می‌دانند که کار بسیار بسیار دشواری است. شما باید واقعاً عاشق این کار باشید.

اینکه عرض کردم ما هنوز یک‌صدم راه را پیموده‌ایم نیازمند به توضیح است. وضعیت فلسفه عبارت است از وضعیت تفکر. فلسفه یعنی تفکر، اندیشه. به زبان ساده‌تر اگر بخواهیم بگوییم یعنی وضعیت اندیشه. اندیشه چیزی نیست که از آسمان به صورت بسته‌بندی شده، روی زمین افتاده باشد. مثلاً در تاریخ یک‌باره این اتفاق افتاده باشد. اندیشه یونانی‌ها، چینی‌ها، ایرانی‌ها، عرب‌ها، امریکایی‌ها، سرخپوست‌ها و... یک‌باره از آسمان تفکر روی زمین افتاده باشد و بگویند این یک مورد است. تفکر در مجموعه‌ای از روابط اجتماعی شکل می‌گیرد. ظاهراً از آسمان، غیر از بعضی شهاب‌سنگ‌ها تا به حال چیزی به زمین نیامده. این برف و بارانی هم که می‌آید، مال خود زمین است. اول به صورت بخار می‌رود بالا و بعد برمی‌گردد. تفکر یعنی فرهنگ، حالا دین باشد، اخلاق باشد، نظام‌های علمی باشد، هنر باشد. این‌ها مجموعه‌ای از روابط اجتماعی‌اند. در روابط اجتماعی است که یک نظام شکل می‌گیرد.

فرض کنید تحت یک شرایط خاص مثلاً علم اقتصاد پیدا می‌شود. یا هنر موسیقی پیدا می‌شود، یا تفکر فلسفی پیدا می‌شود. بنابر شواهد تاریخی‌ای که ما سه چهار نمونه نقدش را در دست داریم این روابط اجتماعی برنده‌ترین ابزارش از طریق همین کار ترجمه منابع است.

منظورم در اینجا فلسفه به معنای اخص نیست. شما باید آثار نیوتن را هم به فارسی ترجمه کنید؛ شما باید آثار اینشتین را هم ترجمه کنید. نوشته‌های هایزنبرگ و فروید را هم ترجمه کنید. این که ما می‌گوییم فلسفه، فلسفه به معنای اخص کلام نیست. این کار ترجمه، سرمایه اصلی ارتباط‌های اجتماعی است. یعنی از این طریق ما ایرانی‌ها می‌توانیم بفهمیم در آلمان چه خبر بوده،

## اشاره:

در اوایل پاییز سال جاری

به همت کتاب ماه فلسفه

نشستی با عنوان

«نیم قرن فلسفه غرب در ایران»

با حضور

دکتر منوچهر صانعی درّه‌بیدی

و سیاوش جمادی

در سرای اهل قلم

برگزار شد

که چکیده گزارش آن

اینک تقدیم

می‌شود.



ارسطو



دکارت



روسو

یا چه خبر هست. یا در انگلیس چه خبر بوده، یا در هند چه خبر بوده و الی آخر.

در تاریخ، سه چهار فقره از این ترجمه‌ها اتفاق افتاده و ما برکات این ترجمه‌ها را به صورت انبوهی از دستاوردهای تاریخی امروز در اختیار داریم. یکی ترجمه آثار یونانی به زبان عربی، که در زمان مأمون اتفاق افتاده و منابع فلسفه یونانی به عربی ترجمه شده و از طریق زبان عربی، در اختیار ما قرار گرفته است. یکی دیگر ترجمه منابع اسلامی به زبان لاتین است. نوشته‌های ابن سینا و دیگران به زبان لاتین ترجمه شدند و آثار ریاضی‌دان‌ها و فیلسوفان و ادیبان و محققان ایرانی. به هر حال این تفکر ایرانی به زبان لاتین ترجمه شده است و به اعتراف محققان غربی یکی از منابع مدرنیته است. یعنی در جواب این سوال که در این قرن‌های ۱۶ و ۱۷ این تحول فرهنگی که بعداً کم‌کم اسمش را مدرنیته گذاشتند، از کجا پیدا شد؟ یکی از منابعش را خودشان می‌گویند آشنایی غربی‌ها با منابع شرقی است که فقط اسلامی نیست، هند و چین و... هم هست. ولی به اصطلاح یک ذخیره مهمش همین آثار ایرانی‌ها بوده است که به اعتبار این که به زبان عربی است، می‌گویند اسلامی.

سومین فقره ترجمه که موفق بوده است، ترجمه آثار فرهنگی و فلسفی و علمی غربی از زبان‌های انگلیسی و فرانسه و آلمانی به زبان ژاپنی است. این ترجمه‌ها بسیار بسیار موفق بوده. ژاپنی‌ها بسیار پیشرفته هستند. یعنی این کار در ژاپن قدمت دارد و ما آثار این آشنایی را در اقتصاد ژاپن امروز، در صنعت و در کلیت ژاپن می‌بینیم.

یک فقره دیگر اگر بخواهیم اسم ببریم، معمولاً در این سه زبان انگلیسی و فرانسه و آلمانی کتابی که نوشته می‌شود به سرعت ترجمه می‌کنند. یعنی در آلمان نوشته می‌شود، به سرعت به انگلیسی و فرانسه ترجمه می‌شود. در عرض یکی دو سال ترجمه می‌شود و این ارتباط فرهنگی این‌گونه برقرار می‌شود.

تا آن جایی که به ما مربوط می‌شود، ما می‌دانیم که چیزی به نام فلسفه اسلامی نیست، اگر ترجمه آثار یونانی نبود، فکر می‌کنم امروز شما شفای ابن سینا نداشتید، حکمة‌الاشراق سهروردی نداشتید. برای این که مایه اصلی این کتاب‌ها همین اندیشه‌هایی است که از یونان آمده، کما این که این آقایان کراراً نام می‌برند که قال ارسطاطالیس، قال فیلسوف یونانی و الی آخر. از این جهت ما می‌بایستی یک زمینه‌ای فراهم کنیم برای این که این ترجمه‌ها رونق بگیرد تا بتوانیم این خلأیی را که در تفکرمان در این دوره و زمانه است، پر بکنیم. ما بسیار بسیار وضع بدی داریم. رساله‌ای هست در ادبیات هندی به نام گیتا یک رساله عرفانی، مترجم فارسی‌اش در مقدمه نوشته است این رساله ۲۰۰ بار به انگلیسی ترجمه شده، ۲۰۰ بار! توجه می‌فرمایید؟ یعنی ببینید آن نفر دویستمی اثری را که صد و نه بار ترجمه شده، یک بار دیگر برای دویستمین بار ترجمه کرده.

در جامعه ما هم باید ترجمه آثار این‌گونه باشد. فرض کنید، یک بزرگواری زحمت کشیده، آثار دکارت را ترجمه کرده است، این کراراً باید ترجمه بشود. یک بزرگواری زحمت کشیده نقد عقلی کانت را ترجمه کرده، دستشان درد نکند، ولی این کراراً باید ترجمه شود. یعنی ما باید از یک کتاب ترجمه‌های متعدّد داشته باشیم. ترجمه کار بسیار دشواری است. شما باید زبان خارجی را خوب بدانید. زبان مادری‌تان را باید در حد علمی بدانید. این که ما ایرانی‌ها زبان مادری‌مان فارسی است، کافی نیست. باید فارسی را به نحو علمی بدانیم. شما تشنه‌تان می‌شود، می‌گویید یک خُرده آب بیاور بخوریم، ولی وقتی می‌خواهید بنویسید، نمی‌نویسید یک خُرده آب. این که این جمله را چه‌طور بنویسید، باید دستور زبان را بدانید. باید بدانید که چه‌طور بنویسید و برای این کار مترجم باید ادبیات فارسی قرن‌های ۴ و ۵ هجری به این طرف را خوانده باشد. باید نوشته‌های فارسی غزالی را خوانده باشد. باید نوشته‌های سهروردی را خوانده باشد. نوشته‌های فارسی ابن سینا را خوانده باشد. آثار خواجه نصیر را خوانده باشد تا این که به اصطلاح ساختار زبان فارسی در ذهنش شکل گرفته باشد و این کار آسانی نیست. بعد تازه شما وقتی می‌خواهید ترجمه کنید، اگر بخواهید در

مسائل اجتماعی ترجمه بکنید، حتماً باید جامعه‌شناسی خوانده باشید. این طور نیست که اگر انگلیسی‌تان خوب است و فارسی‌تان هم خوب است و در یک رشته دیگری درس خواندید، حالا بردارید کتاب جامعه‌شناسی ترجمه کنید. شما اگر بخواهید کتاب فلسفه ترجمه کنید، باید فلسفه خوانده باشید. اگر روان‌شناسی می‌خواهید ترجمه کنید، باید روان‌شناس باشید. بعد نوبت ذوق است. آدم‌های فاضلی هستند، اما نمی‌توانند ترجمه کنند. خودشان هم می‌گویند نمی‌توانیم ترجمه کنیم. یعنی تازه بعد از تخصص علمی و آشنایی با زبان بیگانه و آشنایی علمی به زبان مادری، تازه آن وقت خود ترجمه کردن، داستانی دارد. بسیار کار دشواری است.

در مقایسه با سی، چهل سال پیش نسبتاً مقداری از این راه را طی کرده‌ایم اما راه درازی در پیش داریم.

**دکتر سیاوش جمادی:** سلام عرض می‌کنم. خوشحالم که شما را زیارت می‌کنم. تشکر می‌کنم که تشریف آوردید و صحبت‌های بنده را تحمل می‌کنید. از صحبت‌های آقای دره‌بیدی استفاده کردم. اجازه دهید من مطالب را طبق معمول به طور تقطیعی، نکته‌به‌نکته عرض کنم. چون هم فرصت کم است و هم دیر به ما اطلاع داده شده که چنین جلسه‌ای هست و هم به دلیل اشتغالاتی که وجود دارد، طرح منقحی برای سخنرانی تهیه نکرده‌ام.

۵۰ سال فلسفه گذشته یعنی آنچه که رخ داده. درباره آنچه که رخ داده ما از همان موضعی می‌توانیم صحبت کنیم که به اصطلاح هگل، موضع جغد مینه‌روا است. یعنی درباره تاریخ گذشته وقتی که آب‌ها از آسیاب افتاده، جغدی بر بالای ویرانه نشسته و حالا دارد درباره این ویرانه تفکر می‌کند. کار فلسفه هم اساساً تفکر است. آنجایی که تفکر معتبر است و برای تفکر ارزش قائل می‌شوند، فلسفه به معنای عام کلمه رشد می‌کند.

آنجایی که تفکر و آنچه که به تفکر مربوط است، و فرهنگ و آنچه که به زایش ذهنی و خلاقیت‌های ذهنی انسان‌ها مربوط است، چه در زمینه حکمت نظری و چه در زمینه حکمت عملی، بی‌اعتبار است، آن جایی که فرهنگ جزو زوائد هست، جزو تزئینات هست یا در حکم دیر و صومعه‌ای است، برای پناه بردن در اوقات فراغت و رفع خستگی از ملال روزمره، در آن جا تفکر رشد نمی‌کند. بنابراین فلسفه، ترجمه آثار فلسفی و استقبال از این آثار فلسفی، به شرطی رشد می‌کند که تفکر در یک کشور وجود داشته باشد. تفکر یعنی چه؟ و آیا در این ۵۰ سال وجود داشته؟ واقعاً مجال نیست که به آن صورتی که مثلاً مارتین هایدگر در کتاب چه باشد آنچه خوانندش تفکر، تفکر را برای ما باز می‌کند، صحبت کنیم. من فقط برای این که بیان ساده شود، یک مثالی می‌زنم که در واقع همه ما ممکن است مصداق این مثال باشیم. ژان ژاک روسو می‌گوید: «انسان آزاد به دنیا می‌آید» من در مقام کسی که به خودم حق می‌دهم متفکر باشم، آزاد باشم یعنی در هر لحظه‌ای که اراده کنم، مرجعیت‌هایی را که قبلاً فرادا شده به من، من به اینها پشت پا بزنم و اینها را محل پرسش قرار بدهم، می‌گویم ژان ژاک روسو بسیار سخن احمقانه‌ای گفته. انسان هرگز آزاد به دنیا نمی‌آید، انسان وقتی به دنیا می‌آید، طفل است در غایت آسیب‌پذیری. هیچ اراده‌ای از خودش ندارد که آزادی داشته باشد، تقریباً یک گیرنده محض است. به محضی که از زهدان مادر بیرون می‌آید و آن گریه معروف را می‌کند که معلوم نیست گریه شادی است یا گریه عزا هست، یا گریه ماتم است، از این که پرتاب شده به وجودی که از لحاظ دینی، البته از این وجود هیچ گریزی ندارد. از نظر دینی حتی خودکشی فقط حرام نیست، خودکشی ناممکن است. یعنی انسان از نظر هستی‌شناختی گریزی از وجود ندارد. حالا این گریه و ناله‌ای که کودک می‌کند، گریه و ناله ماتم باشد، مسئولیت باشد، یک نماد است. واقعیت آن است که این کودک به هیچ‌وجه آزاد به دنیا نمی‌آید، بلکه به عنوان یک موجود در نهایت ضعف، در نهایت آسیب‌پذیری در فرهنگ، در سنت، در مکان، در خانواده، در زمینه و دانشگاه که هیچ کدام را خودش انتخاب نکرده، مثل یک توپ پرتاب می‌شود.

همان‌طور که آقای دره‌بیدی اشاره کردند ما اصلاً بحث‌مان فلسفه نیست. مطلق علوم انسانی است. اینها برادرند، این علوم انسانی در دوران مدرن اعم از روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه، اینها در غرب به‌ویژه در آلمان در هم تافتند بودند. این دیلتای را ما به درستی نمی‌توانیم بگوییم فیلسوف. هم جامعه‌شناسی است، هم ادبیات است و هم فلسفه. بنابراین در عین این که در غرب واقعاً تقسیم کار وجود دارد نه تنازع، اینجا همه چیز از دوران مشروطیت در زیست جهان ستیزه وارد شده. از زمانی که کنت دوگوبینو آمد و ملا اسحاق لاله‌زاری را وادار کرد که گفتار در روش دکارت را ترجمه کند، گفت من ترجمه دکارت را انتخاب کردم، دیدم که ایرانی‌ها که ملاصدرا می‌خوانند، فلسفه خاص خودشان را دارند، علاقه به اسپینوزا دارند، به هگل دارند، ولی دکارت چون فلسفه تطبیقی دارد، چون فلسفه‌اش تمهید علم است، من این را مثل چیزی می‌دانم که در اقبانوسی پرتاب کنم. چرا اسپینوزا را انتخاب نکردم، چرا هگل را انتخاب نکردم؟ برای این که کنت دوگوبینو به غلط یا درست تشخیص می‌دهد که آنها یک جوری با فلسفه‌های ایرانی همخوانی دارند. اما دکارت کاملاً اروپایی است. دکارت فلسفه‌اش کاملاً اروپایی است. می‌گوید: من می‌خواهم یک موجود استثنایی، یک ویروس، یک موجود ناهمخوان بفرستم، ببینم با آن چه کار می‌کنند. می‌بینیم که در زمان فروغی، دکارت سه بار ترجمه می‌شود و هیچ واکنش و عکس‌العمل زیادی در مقابل چنین طرح مهم و تأثیرگذاری در فلسفه دیده نمی‌شود. شیخ محمود کرمانی معروف به افضل‌الملک ترجمه دوم گفتار در روش دکارت را در ایران ارائه می‌دهد، اسمش را هم می‌گذارد حکمت ناصریه، که منتشر هم نمی‌شود. گویا نسخه‌ای از آن در مجلس بوده و به همت آقای کریم مجتهدی جمع‌آوری شده و تصحیح شده و یک مقدمه ۱۰ صفحه‌ای دارد که در این مقدمه ۱۰ صفحه‌ای این آقای شیخ محمود کرمانی در آن زمان یعنی در قرن نوزدهم، به نکته مهمی اشاره می‌کند. احساس می‌کند که ما در دورانی قرار نداریم که کشورها یک جزیره بسته باشند،



**صانعی دره‌بیدی:**

**وضعیت فلسفه**

**عبارت است از**

**وضعیت تفکر.**

**فلسفه یعنی**

**تفکر، اندیشه.**

**به زبان ساده‌تر**

**اگر بخواهیم بگوییم**

**یعنی وضعیت اندیشه.**

فرهنگ‌ها عقل کل باشند، منبعی وجود ندارد که خودش را مصدر بداند و بقیه از آن ارتزاق بکنند. دارد جهانی شروع می‌شود که جهان گفت‌وگوست، جهان تبادل فرهنگ‌هاست.

می‌گوید ما وارد این جهان می‌شویم، اگر بخواهیم وارد این جهان بشویم، اولین قدرتی که با آن مواجه هستیم، قدرت غرب است. قدرت غرب هم یعنی ترقی. به زعم خودش ترقی و پیشرفت بوده. حالا بوده یا نبوده، من می‌گویم به زعم آنها، به این معنی نیست که رد کنیم. این قابل بحث است. می‌گوید اگر بخواهیم ما هم این ترقی را در علم پیدا کنیم، باید بنیادهایشان را پیدا کنیم. اصلاً مضحک است که ما فکر کنیم در مرحله‌ای هستیم که باید تصمیم بگیریم بین سنت و مدرنیته یکی‌اش را انتخاب کنیم. مدرنیته، پیشاپیش ما را دور زده. خوب، این آقای شیخ محمود کرمانی یا افضل‌الملک از همان موقع این را درک می‌کند و از خود دکارت هم درک می‌کند.

از آن نکته‌ای که دکارت در ترجمه اصول فلسفه خودش به پیکو می‌نویسد که فلسفه کلاً یک درختی است، ریشه‌اش متافیزیک و مابعدالطبیعه است، ساق‌هاش فیزیک است، شاخه‌هایش بقیه علوم‌اند. شیخ محمود کرمانی می‌گوید: اگر این علوم بدون آن ریشه باشد، آن وقت این علوم می‌شوند یک چیزهای کاغذی و گذرا؛ و اصطلاحات خاص خودش را به کار می‌برد، یعنی چیزهایی که اصلاً بی‌ریشه است و دیری نمی‌پاید.

پس از این مقدمه به اصل بحث بازمی‌گردم. ما آمده‌ایم اینجا نشستیم تا درباره ۵۰ سال فلسفه گذشته، تفکر کنیم. آیا تفکر اصلاً امکان دارد؟

یک لحظه جدی صحبت کنیم. آیا این صحبت‌هایی که ما درباره ۵۰ سال فلسفه می‌کنیم تأثیری خواهد داشت؟ بنابراین، ترجمه، تفکر، ارتباطی تنگاتنگ با مخاطب و با زمینه دارد. اساساً این زمینه فقط اجتماعی هم نیست، اقتصادی هم هست. ترجمه در اروپا یک شغل است. کاش می‌فرمودید هری پاتر چند بار ترجمه شده؟ داستان‌های عامه‌پسند چند بار ترجمه شده؟ نه در ایران، در همه دنیا. اما در عین حال شما می‌بینید ۵۰ هزار نسخه هستی و زمان چاپ می‌شود. حالا اگر این کتاب را مثال می‌زنم چون خودم مترجمش بودم، تحقیق کردم. نه این که تافته جدا بافته باشد. وقتی می‌بینید در چین ۵۰ هزار نسخه چاپ می‌شود، با تیراژ ۵۰ هزار نسخه‌ای و ظرف چند سال نایاب می‌شود. در ژاپن می‌بینید ۶-۷ بار ترجمه شده و هر بار هم با تیراژ ۳۰-۴۰ هزار به چاپ رسیده. خوب مخاطب دارد. ناشر هم گناهی نکرده، ناشر بالاخره قسمت عمده‌ای از کارش اقتصادی است، نمی‌تواند جنبه اقتصادی کار را در نظر نگیرد.

باید به تفکر بها داد و زمینه را برای گفت‌وگو مهیا کرد. اساساً در اسلام فهم و اجتهاد جایگاه ویژه‌ای دارد. اما متأسفانه امروزه چهره‌های دیگر از اسلام در اروپا و آمریکا به وسیله رسانه‌ها ساخته می‌شود که به شدت مردم فریب هستند، درحالی که شاید مسلمانان در دوران قرون وسطی تنها قومی بودند که از طریق زبان لاتینی، از طریق زبان سریانی نهضت ترجمه به پا کردند و توانستند فلسفه یونانی را با تفکرات خودشان وارد یک نوع گفت‌وگو کنند. ابوعلی سینا یک گفت‌وگوست، ابن‌رشد و فارابی یک گفت‌وگوست. فخر رازی یک گفت‌وگوست. ما خودمان بالاترین فلاسفه را داشتیم. اما آیا آثار ماصدرا الآن خوانده می‌شود؟ آثار ابن‌سینا خوانده می‌شود؟ این همه مراسم، این همه همایش، این همه هزینه، این همه خرج‌ها که می‌شود، برای ابن‌سینا، فردوسی و حافظ؛ آیا حافظ خوانده می‌شود؟ به قول مارک تواین آثار کلاسیک یعنی آثاری که مردم آنها را تحسین می‌کنند، اما نمی‌خوانند. کار همایش‌های ما هم همین است.

ایرانی‌ها بسیار متفکر هستند، من که شخصاً اعتراف می‌کنم که تمام زندگی‌ام با کتاب سروکار داشتم، یعنی از سال ۵۳ فارغ‌التحصیل حقوق دانشگاه تهران شدم و سال ۱۳۴۹ وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شدم. اصلاً سر کلاس‌ها حاضر نمی‌شدم. پلی‌کپی‌ها را می‌گرفتم، حضور و غیاب هم آن موقع نبود، می‌رفتم در کلاس‌های فلسفه، در کلاس‌های امیرحسین آریان‌پور، جلسات فردید در فضاهای باز سیاسی. البته دستور بود از طرف دموکرات‌های آمریکایی ولی همان فضا هم کارشان را ساخت. چون مطبوعات آزاد شدند، مردم اطلاع پیدا کردند، از کسانی که شکنجه می‌شدند. از آن زمان تا الآن من سروکارم با کتاب بوده.

بعد از انقلاب حقیقتاً آثار فلسفی میزان و شمار انتشارشان رو به رشد بوده. این رو به رشد بودن هم اقتضای زمان بوده، امکانات زبان‌آموزی پیدا شده. جهان، جهان اطلاعات است، جهان رایانه است، جهان سایبر است، جهان بازی‌هایی است که پشت کامپیوتر می‌نشیند و به تو می‌گوید، دوست داری چه نوع شخصیتی داشته باشی؟

به طور کلی جهان پیشرفت کرده و همراه با این پیشرفت از نظر ترجمه و مبادلات فکری ما هم پیشرفت کردیم. قبل از انقلاب، زمانی بود که منابع دانشگاهی به زبان فارسی شامل سیر حکمت در اروپا می‌شد یا تاریخ فلسفه غرب برتراند راسل. سیر حکمت در اروپا که دکاه‌الملک فروغی به نیت خیرخواهانه یا غیرخواهانه یا هر چیزی نوشته و در زمان خودش واقعاً قابل تقدیر است، نشان می‌دهد که ایرانیان شروع کارشان در پیوند با فرهنگ غربی صرفاً از طریق ترجمه نبوده، بلکه یک آدمی پیدا شده که خودش رفته، کانت را خوانده، دکارت را خوانده، لایبنیتس را خوانده، فلاسفه یونان باستان را خوانده و حالا امضای خود فروغی هم هست. چنان که خود فروغی نوشته که من این کتاب سیر حکمت در اروپا را برای راسیونالیسم و برای تقویت عقلانیت، ترجمه کرده‌ام و اصلاً منظور اصلی من همان گفتار در روش بوده و جلد اول سیر حکمت در اروپا هم همان گفتار در روش است.



سیاوش جمادی:  
فلسفه،  
ترجمه آثار فلسفی و  
استقبال از این  
آثار فلسفی،  
به شرطی  
رشد می‌کند  
که تفکر  
در یک کشور  
وجود داشته باشد.